

”بسوی انقلاب“ و اهداف آن



فوری ترین هدف کمونیست های ایران و جهان، سرنگونی حکومت دیکتاتوری سرمایه داری است. این هدفی است که از ابتدای شکلگیری مرام کمونیستی در بیش از ۱۶۰ سال پیش اعلام شده و هزاران هزار کمونیست در راه رسیدن به این هدف جان خود را از دست داده اند. این هدفی است که کمونیست های ایران، در خیابان ها، زندان ها و حتی چسبیده به دیوارهای اعدام فریاد زده اند و از پنهان داشتن آن شرم می کنند. هرکس که این هدف را مرکز فعالیت ها و تبلیغات خود قرار نداده و ندهد، کمونیست نیست و با ”کمونیست“ خواندن خود، تنها، خیال بهره برداری از تاریخ با عظمت این نهضت و اعتبار آمیخته به آن دارد. هر آنکس که هدف فوری کمونیست ها و جنبش کارگری را به بالا بردن دستمزد و شرایط فروش گرانتر نیروی کار به سرمایه دار محدود کند، نماینده سرمایه داران است و انگیزه ای جز تحمیل کارگران و به انحراف کشاندن مبارزات طبقه کارگر از فوری ترین و عاجل ترین نیاز مبارزه طبقاتی ندارد. اما آیا صرفاً با سرنگونی حکومت سرمایه داری، انقلاب اجتماعی بوقوع پیوسته است؟ خیر! اولاً سرنگونی حکومت سرمایه داری فقط به معنای سرنگونی هیت حاکمه کنونی نیست! خصلت انحصاری سرمایه داران همواره باعث می شود که جناح بسیار کوچک و نهایتاً چند صد نفره ای از ایشان قدرت حکومتی را در دست گرفته و دیگر جناح های سرمایه داری را از حکومت حذف کنند. همانطور که جناح خمینی، سرمایه داران هوادار جبهه ملی و نهضت آزادی و حزب توده و ... را در اوایل سال های دهه ۶۰ شمسی حذف کرد. و یا، نمونه ی دیگر آن حذف ”اصلاح طلبان“ طرفدار خاتمی از حکومت در اوایل دهه ۸۰ شمسی بود. دیکتاتوری و استبداد، طبیعت حاکمیت سرمایه داری است که همواره جناحی را بر دیگر جناح های سرمایه داری غالب کرده و گروه های رقیب را از قدرت حذف می کند. در چنین شرایطی است که جناح های دیگر سرمایه داری به شکل ”مخالف“ (اپوزیسیون) در آمده و در شرایط استبدادی، مانند حکومت جمهوری اسلامی، حتی، خواهان حذف فیزیکی و ”تغییر رژیم“ می شوند. [[البته در شرایط دیگری چون کشورهای غربی، که قدرت طبقه کارگر و تشکلات آن به مراتب بیش از ایران است و هرگونه برخورد قهرآمیز جناح های سرمایه داری با یکدیگر می تواند آغازگر یک انقلاب اجتماعی و سرنگونی کامل حاکمیت سرمایه داری گردد، این جا به جایی قدرت، از طریق انتخابات و بصورت بدون خونریزی انجام می پذیرد.]] این نوع جا به جایی قدرت، یعنی سرنگونی هیت حاکمه و جا به جایی آن با جناح های دیگر سرمایه داری، انقلاب خوانده نمی شود. حتی اگر این جا به جایی، مانند سال ۵۷ از طریق قیام مردمی صورت پذیرد. به همین خاطر است که کمونیست ها، انقلاب ۱۳۵۷ را یک انقلاب شکست خورده می نامند. انقلاب زمانی پیروز می شود که کل دستگاه دیکتاتوری طبقه سرمایه دار منهدم شود. و حکومت مستقیم مردم در شکل شورایی و متکی به قدرت مردم مسلح جایگزین آن شود. در غیر اینصورت، انقلاب شکست خورده است و نتیجه ای جز استقرار مجدد دیکتاتوری سرمایه داری ندارد. حال مهم نیست نتیجه آن را ”جمهوری اسلامی“ بنامیم، یا ”جمهوری دمکراتیک“ و یا فقط ”جمهوری“ و یا ... ، تا زمانیکه حکومت شوراهای متکی بر قدرت مسلح مردمی جایگزین حکومت استبدادی و یا پارلمانی بورژوازی نگشته، انقلابی در کار نبوده است و هر آنکس که چنین نتیجه ای را ”انقلاب“ بخواند، هدف و انگیزه اش، سوار شدن بر اعتراضات مردمی برای گرفتن قدرت جناح سرمایه داری مطلوب خودش می باشد. بطور خلاصه: انقلاب، به معنی تغییر حاکمیت سرمایه داران از طریق انهدام ساختار حکومتی استبدادی و پارلمانی و جایگزین ساختن آن با حکومت مستقیم مردم از طریق شوراهای مردمی باشد.

آیا ما انقلاب را صرفاً برای انقلاب کردن می خواهیم؟ خیر! تمامی مردم ایران و بخصوص طبقه کارگر شاهد اند که این حکومت سرمایه داری است که ضرورت انقلاب را به جامعه تحمیل کرده است. این حکومت و اصولاً تمامی نظام اقتصادی و سیاسی و اجتماعی سرمایه داری بر این مبنا قرار گرفته است که تمامی کارگران و مردم یک کشور تولید کنند، اما منافع و ارزش حاصله از این تولید فقط به جیب سرمایه داران سرازیر شود. کارگر تولیدی،

تولید می کند! کارگران خدماتی، به دستگاه های تولید و کارگر تولید و توزیع کالا ... خدمات رسانی می کنند. کارمندان، به کار گرفته می شوند تا حساب و کتاب را طوری نگاه دارند تا تمامی ارزش های تولید شده و منافع تولید به جیب و حساب سرمایه داران واریز شود. معلمان و اساتید نیز مسولیت شان آموزش و پرورش کودکان و جوانان است تا سر به زیر بار آمده و تخصص خود را در اختیار سرمایه داران قرار دهند. تعدادی از ایشان نیز که سرسپردگی شان به سرمایه اثبات شده، تبدیل به کارگزاران آن شده و در بخش بسیار کوچکی از سرمایه شریک می شوند تا بنام نماینده مجلس و وزیر و وکیل و سردار و ... کارگران و اهالی را در زیر یوغ سرمایه نگاه دارند.

امروزه طبقه کارگر ایران می بیند که هر زمان که برای گرفتن حق و حقوق خود اقدامی می کند، با این ماشین عریض و طویل روبروست و هر گاه که از این خیمه شب بازی خسته شده و دست به اعتصاب و اعتراض می زند، با زندان و چوب و چماق و دار روبرو می گردد. زنان ما می بینند که هرگاه برای حقوق برابر با مردان حرکتی می کنند، آنها را برای سال ها در دادگاه ها و راهروی مجلس و دالان های کارگزاری حکومت به بیهودگی می چرخانند و هر زمان که جان بر لب برای شکایت به میان مردم رفته تا جلب حمایت کنند، آنها نیز در کنار کارگران به سلول های زندان انتقال می یابند و مورد تعرض و آزارهای روحی و جسمی واقع می شوند. و یا قومیت ها و مذاهب باصطلاح "اقلیت"، که چیزی جز زندگی به راه و روش مورد اعتقاد و بر مبنای سنت ها و فرهنگ خود ندارند نیز به همین سرنوشت دچار می شوند. خلاصه آنکه، هرکس که با راه و روش زندگی تحمیل شده سرمایه داری نسازد و بخواهد که از حقوق دمکراتیک، فردی و انسانی بهره مند شود، از آنجاییکه کنترل سرمایه داران بر سرنوشت اهالی و ابزار و روند تولید و منافع به دست آمده از آن را دچار خلل می کند، باید سرکوب و معدوم گردد. امروزه کسی به غیر از سرمایه داران و کارگزاران آنها نیستند که لزوم وقوع انقلاب را منکر شوند. برقراری حکومت شوراهای، دیکتاتوری و کنترل اجتماعی سرمایه داران را از بین می برد و به تمامی استثمار شوندهگان و ستمدیدگان این حق مساوی را می دهد تا مستقیماً در تعیین سرنوشت خود دخالت کنند. حکومت شوراهای، بلافاصله، یعنی روز بعد از فروپاشی حکومت سرمایه، تمامی تبعیضات سیاسی و حقوقی را از میان برده و به تمامی اهالی، از هر طبقه و جنسیت و قومیت و مذهب حق حاکمیت داده تا بتوانند با پیشبرد اراده ی متحد خود، در تمامی نقاط جمعیتی، به الغاء روابط و مناسبات تبعیض آمیز کمر همت ببندند. در حقیقت، سرنوشتی حاکمیت و دیکتاتوری طبقه سرمایه دار، سرآغاز انقلاب اجتماعی است که با محو هرگونه تبعیض در هر گام خود نهایتاً به جامعه ای عاری از تبعیضات طبقاتی می انجامد. تنها باید هشیار بود که هر لحظه که حاکمیت شورایی، از طرف هر حزب و دسته ای، ساقط شود، راهی جز بازگشت سرمایه داری و دیکتاتوری آن در انتظارمان نخواهد بود.

پیش بسوی انقلاب!
پیش بسوی استقرار حکومت شوراهای!
سردبیری نشریه "بسوی انقلاب"